بسم الله الرحمن الرحیم

خبر واحد

بحث انسداد

تنبیهات انسداد

استاد آیت الله عندلیب همدانی

جلسه صد و هفتاد و یکم\_25 اردیبهشت 1400

[اشاره به سیر بحث]

برخی از علماء علم کلام و نیز علماء علم اصول معارف اعتقادی را به دو قسم تقسیم کرده­اند، بخشی معارفی هست که تحصیل علم به آن­ها لازم است، و بخشی معارفی که تحصیل علم به آن ها لازم نیست، ولی اگر علمی حاصل شد باید به آن اعتقاد و التزام و ایمان پیدا کرد، اینجا پرسش اصلی ما این بود که در آن قسم از معارف که تحصیل علم لازم نیست و معمولا در فروع الاصول است آیا می توان به ظنون و خبر واحد اعتماد کرد یا نه؟ آنچه نهایتا نظر مبارک مرحوم شیخ شد و حرف صحیح و متینی هم بود این که در عمل به کل ظنون از جمله ظواهر و ظواهر خبر متواتر و نیز خود خبر واحد، اگر از راه تراکم ظنون و تعدد قرائن پیش بیاییم به حدی که از مسأله مجموعا علم پیدا بشود، این جا می توان به تک تک این ظنون به عنوان یک قرینه و شاهد اعتماد کرد، و الا فلا.

[وجه مایز بین دو قسم معارف]

سؤال دومی که به مناسبت مطرح می شود این که اساسا این تقسیم بندی که شما فرمودید، ما دو قسم از معارف اعتقادیه داریم، راه تمیز و تشخیص چیست؟ چگونه تشخیص بدهیم یک مسألۀ اعتقادی جزء قسم اول است یا جزء قسم دوم؟ تحصیل علم در آن لازم است یا لازم نیست؟

عبارتی را از باب حادی عشر از مرحوم علامه رضوان الله تعالی علیه نقل کردیم که ایشان هم معرفت اصل وجود خدا، و هم معرفت به صفات ثبوتیۀ پروردگار و سلبیۀ او و هم اصل نبوت و امامت و معاد را تمام آنچه می توان به خداوند نسبت داد و آن­چه نمی توان نسبت داد را واجب می داند که مسلمان به ان علم پیدا کند، **لا یمکن جهله علی احد من المسلمین و من جهل شیئا من ذلک خرج عن ربقة المؤمنین و استحق العقاب الدائم،**

در شرح باب حادی عشر مرحوم فاضل مقداد می فرماید می توان برای این وجوب تحصیل معرفت، هم دلیل عقلی بر شمرد و هم دلیل سمعی. در دلیل عقلی به دو مطلب اشاره می کند. یک این که دفع الخوف عقلا واجب است و برای انسان در مواردی که اختلاف هست و احتمال خطر داده می شود، خوف خطر هست باید ان خظر را از خود دفع کند، خطری که حاصل از اختلاف است، این یک ألم نفسانی است که ممکن الدفع است وعقلا باید برطرف شود. این دلیل تمام این معارف را شامل می شود. دلیل دومی اقامه می کند به این که شکر منعم واجب است و شکر منعم هم بدون علم و معرفت حاصل نمی شود و الا اگر من حال مشکور را ندانم چیست، این شکر واجب نخواهد بود، باید معرفت پید اکنم.

این معرفت دوم فقط در مورد معرفت پروردگار است و بس.

مرحوم شیخ انصاری رضوان الله تعالی علیه نگاهش به ادلۀ عقلیه­ایی که متکلمین اقامه فرموده اند نیست، بلکه نگاه اصلی ایشان به آیات و روایات است، که بلکه بتوانیم مستندی برای فرمایش مرحوم علامه پیدا کنیم.

فاضل مقداد دلیل نقلی که اقامه می کند، یکی **فاعلم انه لا اله الا الله و الامر للوجوب**، یا مثل **ان فی خلق السماوات و الارض والختلاف اللیل و النهار لآیات لاولی الالباب**، و آیاتی که دعوت به تفکر در آیات الهیه در نظام تکوین می کند.

اما مرحوم شیخ برای این که عموم وجوب معرفت را درست کند، از راه دیگری وارد می شود. کانّه آن ادلۀ عقلیه و سمعیه­ایی که متکلمین از جمله فاضل مقداد فرموده اند، بیشتر ناظر به اصول الاصول است نه فروع الاصول و حتی بعضی از این ها فقط اختصاص به معرفت خدا دارد و بس. تعمیمی از انها استفاده نمی شود لذا مرحوم شیخ اولا سراغ عمومات وجوب معرفت رفت، بعد سراغ عمومات وجوب تفقه در دین رفت، و در مرحلۀ سوم عمومات طلب علم، اگر رفت و علم حاصل کرد باید معتقد شود و اذعان و التزام داشته باشد و اگر نه توقف.

منتهی در عین حال که کلام علامه را توجیه می کنیم باید به این اشکال شیخ به مرحوم علامه هم توجه داشت، که نمی توان معتقد شد که با دلیل عن اجتهاد، عن دلیل هر کسی لازم است همۀ این تفاصیل را بداند، چون این اوحدی من الناس هستند که متکمن هستند در این گونه مسائل دقیق اعتقادی مجتهدانه نظر بدهند، به گونه ایی که مجتهدین در فقه وارد می شند، در کلام وارد شود، مجتهدانه. حتی بگوییم اشتغال به کلام اولویت دارد و اهمیت، از مسائل فقهیه، مسائ فقهیه می شود عن تقلید درست کرد ولی مسائل کلامیه را نه. این که به چنین مطالبی ملتزم شویم بسیار مشکل است. کم هستند مردمی که بتوانند چنین قوه­ایی را در تمام اصول دین پیدا بکنند. کسی می تواند در وادی وارد شود، که علاوه بر احاطه بر امور عقلانی به روایات هم در باب اعتقادات مسلط باشد، علاوه بتواند روایاتی که موافق براهین عقلیه است، از روایاتی که مخالف براهین عقلیه است، جدا کند، تا بتواند عن دلیل و اجتهاد در این مسائل نظر بدهد، و اگر کسی به این جا رسید خب این در فروع هم خود به خود مجتهد است، اگر یک همچین قوه ایی در روایات پیدا کند و تقلید هم در او حرام می شود.

به چه علت بگوییم این برود مسائل اعتقادیه را فرا بگیرد، حتی به قیمت کنار گذاشتن مسائل فقهیه، نمی شود، عملا ما نمی­توانیم به همه چنین پیشنهادی را بکنیم، این می شود عبارت اخری از این که به همه سفارش کنیم و واجب کنیم، هم در اصول و هم در فروع مجتهد باشند.

بعد جناب شیخ رضوان الله تعالی علیه یک مطلبی را بیان می فرماید که نشان­گر دقدقۀ این بزرگ مرد فقه و اصول است، می­فرماید من که گفتم راه تحصیل معارف کلامیه و اعتقادیه بسیار دشوار است و نمی توان از همگان چنین چیزی را خواست، تحصیل علم از طریق صحیح را گفته اند که اشکال است و الا بعضی ها هستند سراغ مسائل توحیدی و یا اوصاف نبی و امام می روند، و مدرکشان را هم فقط روایات قرار می­دهند. از روایات می خواهند صفات رب را کشف کنند، از روایات می خواهند اوصاف حجج صلوات الله علیهم را کشف کنند، بدون این که به اصلی ترین مطالب عقلیه و مسلمات نقلیه مسلط باشند.

**ینظر فی الاخبار، لا یعرف من الفاظها، الفاعل من المفعول، فضلا عن معرفة الخاص من العام**. حد درک این ها از مسائل عقلیه این است که فرق بین بدیهی و غیر بدیهی را نمی فهمند آن وقت این ها می آیند در مسائل اصلیه توحید و نبوت و امام با تمسک به اخبار بحث می کنند و از همۀ این ها بدتر به علماء بزرگ امامیه این ظاهر نگران و کسانی که عمیق نیستند اهانت می­کنند به علماء بزرگ امامیه و به حمله شریعۀ عملیه جسارت می کنند، یعنی بدون این که بتوانند مجتهدانه در روایات وارد شوند، بدون این که بتوانند عمیق در مسائل عقلانی وارد شوند، وارد مسائل مهم کلام می شوند، بعد به فقهاء هم جسارت می­کنند، آن وقت این ها نفهمیدند فقط سراغ فروع رفتند، اصول دین را رها کرده اند، جسارت می کنند به حملۀ شریعت عملیه و می گویند این ها قصور فهم دارند، شیخ می گوید به این گروه از افراد نگاه کن، من گفتم کسی اگر می خواهد به کلام وارد شود باید به گونه ایی وارد شود که در مسائل فقهیه هم توان استنباط داشته باشد از این جهت که نمی توان روایات مهک است، نقادی کرد، بدون اطلاق از مبانی اصول فقه، بدون اجتهاد در اصول فقه، پس نگوییم، مسائل کلام مقدم است بر مسائل فقه، به گونه ایی که اگر رها کردیم مسائل کلامیه را مشکلی نیست، به تقلید رو بیاورید ولی سراغ مسائل کلامی بروید و چون این از همه ساخته نیست، پس معرفت به همۀ این امور عن اجتهاد دلیلی بر لزوم و وجوبش نیست، بله آن بخش مربوط به اصل خدا شناسی و نبوت و این­ها را بعدا مطرح خواهیم کرد.

همین جا بنده مطلب را به پایان برسانم که الان هم متاسفانه این درد دلی را که شیخ اعظم داشت می توانیم بیان کنیم، برخی از طلاب حوزۀ علمیه بدون این که مبانی اصلی تفقه در دین برای انها واضح شود، بتوانند، مجتهدانه از قرآن و حدیث استفاده کنند، وارد رشتۀ های تخصصی کلام و امثال کلام می شوند، من بارها گفته ام، نتیجۀ ورود این این افراد به این علوم اگر خوش بینانه برخورد کنیم این است که این ها فقط ناقل خوبی باشند، نقال باشند و الا نقدی از اینها دیده نخواهد شد یا نقدهای معمولی است، مبنا نخواهند داشت، چون ان پایه­هایی که شیخ انصاری از انها اشاره می کند، آنها اختصاص به فقه ندارد، در هر رشته­ایی بخواهد وارد شود برخی از آنها دخالت دارد، لذا قاطعانه می گویم تا کسی نتواند در بسیاری از مسائل اصول فقه، صاحب نظر باشد و در مهمات فقه هم صاحب نظر باشد، نمی توان او را یک صاحب نظر صاحب مبنا در علم کلام به حساب آورد.

برگردیم به اصل بحث می فرماید دلیلی بر تحصیل علم در این گونه معارف نداریم، بعد ایشان سراغ روایات دیگری می رود که ان شاء الله فردا به ان رسیدگی خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد صلی الله علیه و آله و سلم.